

فئودور ميخايلوويچ داستايفسكى

❖

رويای عموجان

❖

ترجمه: آ. قازاريان

ويراستار: جمشيد رشيدى



اشاره

در روز نهم فوریه سال ۱۸۸۱ میلادی فئودور میخایلوویچ داستایفسکی نویسنده بزرگ روسیه درگذشت و وقتی که در روز دهم فوریه، خبر مرگ او را برای لئون تولستوی بردند. وی گفت:

متأسفانه بزرگترین نویسنده روسیه که من هیچ وقت با عقایدش موافق نبودم زندگی را بدرود گفت. ولی پاسخ تولستوی را ژرژ اورول نویسنده مشهور و بزرگ انگلیسی چنین می دهد:

«خیلی فرق است بین پیرمردی که بدون تمایل به درک کردن نفرین می کند، با داستایفسکی که درک می کند و نفرین نمی کند و در عوض توجه می کند و توضیح می دهد، او بعد از دویست و پنجاه سال خاموشی شکسپیر سکوت وی را شکست.»

بله. سکوت شکسپیر توسط داستایفسکی شکسته شد. داستایفسکی، عاشق و واله و شیفته اجتماع خیالی و پیامبر صلح و صفا در خواب طلایی نبود و مانند تولستوی نمی خواست که همه مطالب مطروحه را بی فاصله ببیند و مانند مربی اخلاق تعلیمات بدهد و خود را شبیه مسیح درآورد...

بلکه داستایفسکی خود را موظف می دید که انسان را با درد و رنجها و جنگ و ستیر درونی اش دقیقاً آشنا سازد، چه او بزرگترین دردشناس روحی انسانها در تاریخ ادبیات همه جهان است.

فصل اول

ماریا آلکساندراونا ماسکالوا البته بانوی اول شهر مارداسوف است و در این مطلب هیچ شک و تردیدی نیست. رفتار وی چنان بود که گویی به کسی محتاج نمی‌باشد و بالعکس همه به وی احتیاج دارند راستش را بگوییم تقریباً هیچکس او را دوست ندارد و حتی اشخاص بسیاری هم هستند که از ته دل از وی متنفرند، ولی در عوض همه از او می‌ترسند و این موضوع نیز چیزی است که لازم دارد. چنین احتیاجی نشانه کاردانی و سیاستمداری عالی است. از خصوصیات منحصر به فرد ماریا آلکساندراونا این است که او فوق‌العاده به خبرچینی علاقمند است و اگر روز قبل چیز تازه‌ای شنیده باشد تمام شب را تا صبح نخواهد خوابید. با وجود تمام این مطالب او می‌تواند طوری رفتار کند که اگر به او بنگرند، حتی به فکر انسان خطور نخواهد کرد که این بانوی عالی مقام خبرچین اول جهان و یا حداقل خبرچین اول شهر مارداسوف است! بلکه برعکس به نظر می‌رسد که بدگویی‌ها می‌بایستی در حضورش نابود شوند، بدگویان شرمنده شوند و مانند شاگردان مدرسه در برابر آقا معلم بلرزند و نیز گفتگو نباید به جز راجع به عالی‌ترین مواد و صفات ادامه یابد. وی درباره بعضی از ساکنین شهر مارداسوف چنان خبرهای مهم و پر افتضاحی می‌داند که اگر در موقع مناسب تعریفشان کند و واقعیت آنها را

ثابت نماید - همانطور که قادر است سخنان خود را به اثبات برساند - در شهر مارداسوف زمین لرزه لیسبن^۱ به وقوع خواهد پیوست. ضمناً اینکه، وی ابداً و اصلاً از این رازها پرده برنمی‌دارد و فقط در موارد خاصی آنها را افشا می‌نماید و آن هم فقط پیش نزدیکترین دوستان و آشنایان خود. ماریا آلکساندراونا بیشتر علاقمند است که اشخاص را بترساند، یعنی اشاره می‌کند که از اسرارشان بااطلاع است و بیشتر دوست دارد خانم یا آقای را دائماً در خوف و هراس نگاه دارد، تا در موقع مناسب ضربه قطعی را وارد سازد. این نکته هوش و تاکتیک زیرکانه وی را می‌رساند - ماریا آلکساندراونا همواره به خاطر ادای جمله «Comme il faut»^۲ بی‌عیب خود که عموم آشنایان آن را سرمشق خود قرار می‌دادند از سایرین مجزا بود. وی در خصوص جمله «Comme il faut» در مارداسوف رقیبی نداشت. مثلاً وی می‌توانست با یک کلمه رقیب خود را - چنانکه ما شاهد بودیم - قطعه قطعه کند، به قتلش رسانده و نابود نماید. و در ضمن هم چنان وانمود سازد که حتی ملاحظه هم ننموده که چگونه کلمه نیشدار را بر زبان آورده است. البته واضح است که چنین سیاست ظریفی از لوازم مجامع طبقه ممتاز می‌باشد. به طور کلی وی از لحاظ اجرای کلیه این شعبده‌بازیها^۳ از تمام تردهست‌ها گوی سبقت را خواهد ربود. وی با مقامات روابط بسیار زیادی دارد. همچنین باید گفت که بسیاری از اشخاص که به شهر مارداسوف می‌آمدند در موقع بازگشت از شیوه پذیرایی وی تحسین می‌کردند و حتی بعد از آن هم با وی مکاتبه

۱. در سال ۱۷۵۵ میلادی در شهر لیسبن زمین‌لرزه فوق‌العاده شدیدی رخ داد که منجر به ویرانی و تلفات بیشمار گردید. م.

۲. در مجامع طبقه ممتاز روسیه قدیم وقتی که می‌خواستند لیاقت کسی را نشان بدهند این اصطلاح فرانسوی را که به معنی شایستگی است بر زبان می‌آوردند. م.

۳. Pineti «پرسوناژ» خیمه‌شب‌بازیه‌های قرن ۱۷ میلادی است و تقریباً در زبان فارسی مترادف «مهرت نسیم عیار» است. م.

خود را ادامه می‌دادند، حتی کسی در مدحش اشعاری سرود و ماریا آلکساندراونا با فخر و افاده آنها را به عموم آشنایان نشان می‌داد. و نیز نویسنده‌ای که به شهر مارداسوف آمده بود کتاب خود را به وی پیشکش نمود و آن را در مجلس ضیافتی که ماریا آلکساندراونا ترتیب داده بود قرائت می‌کرد، چنانکه کتاب مزبور تأثیر فوق‌العاده‌ای در حضار بخشید. یک دانشمند آلمانی که به ویژه برای تحقیق و مطالعه در نوع به خصوص کرم شاخکداری - که در ایالت ما وجود دارد - از «کارلسروه»^۱ به اینجا مسافرت کرده بود و درباره این کرم کوچک چهار جلد کتاب (به قطع جیبی) نوشته بود، چنان مفتون پذیرایی و مهمان‌نوازی ماریا آلکساندراونا گردید که حتی تا به حال هم با کمال احترام مکاتبه معقولانه‌ای از خود شهر «کارلسروه» با وی ادامه می‌دهد. ماریا آلکساندراونا را حتی از لحاظی با ناپلئون مقایسه می‌کردند. بدیهی است که این کار را دشمنانش - نه به عنوان حقیقت - بلکه بیشتر به عنوان مزاح و استهزای وی انجام می‌دادند. ولی من در حالی که به تمام اعجاب این مقایسه اعتراف دارم، در هر صورت جرأت به خرج می‌دهم سوال محجوبانه‌ای بنمایم: بگویید ببینم چرا وقتی که ناپلئون فوق‌العاده بالا رفت سرش به دوران افتاد؟ طرفداران سلسله «بوربن»^۲ این امر را منوط به آن می‌دانستند که ناپلئون نه فقط از خانواده سلطنتی نبود، بلکه نجیب‌زاده اصیلی هم محسوب نمی‌شد، و به این مناسبت، طبیعی است که بالاخره از علو و صعود خود ترسید و مکان واقعی خود را به یاد آورد. با وجود عاقلانه بودن آشکار این پیش‌بینی که درخشان‌ترین و بارزترین ادوار دربار قدیم فرانسه را به یاد می‌آورد، من اجازه می‌خواهم به نوبه خود اضافه کنم که به چه مناسبت ماریا آلکساندراونا هیچگاه و به هیچ وجه سرش به دوران نمی‌افتد و وی

۱. Karlsruhe پایتخت ایالت «باد» آلمان واقع در نزدیک جنگل سیاه. م.

۲. Bourbon نام سلسله پادشاهی است که از سال ۱۵۸۹-۱۸۳۰ میلادی در فرانسه سلطنت می‌کردند، اولین پادشاه این خانواده هانری چهارم و آخرین آنان شارل دهم است. م.